

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
 با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
 دمی گوش به بخشی از مناجات سالک
 راستین راه حق خواجه عبدالله انصاری فرا
 دهیم که می فرماید:
 الهی، چون آتش فراق داشتی، به آتش
 دوزخ چه کار داشتی؟
 الهی تا سه چیز بشناختیم، هول سه
 چیز از ما بشد:

تا زهر دوری تو و فراق از تو بشناختیم،
 تلخی دوزخ فراموش شد!
 تا عیش محبت با یاد و ذکر تو
 بشناختیم، عیش بهشت فراموش شد!
 تا بهای نزدیکی قرب تو بشناختیم، هول
 عرصات فراموش شد. و بالاخره سروده‌ی
 تعریض گونه این بنده بر دو بیتی حضرت
 باباطاهر به استناد و پشتوانه‌ی مراتب فوق:

شنیدم عارفی صاحب کمالی
 یکی سوت‌دلی شوریده‌حالی
 همی می‌رفت و می‌نالید و می‌گفت
 به هر بوم و بر و در هر مجالی
 « یکی درد و یکی درمان پسندد
 یکی وصل و یکی هجران پسندد
 من از درمان و درد و وصل و هجران
 پسندم آن‌چه را جانان پسندد»

ولی من با هزاران عذرخواهی
 بگویم نکته‌بی‌خواهی نخواهی
 پسندم درد و درمان را ز جانان
 نهم در پای او جمله سر و جان
 به راه عشق گر جان برفشانم
 ز هجران گر که جان بر لب رسانم
 همه سهل است گر در دل امید
 به روز وصل باشد یا نویدی

فراق و هجر و حرمان بردن آری
 به سر گر شوق وصل یار داری
 نوازد گر بی‌آزاد رضایم
 به کوی وصل او چون «مرتضایم»
 که می‌فرمود ای جانانه جانان
 مرا مقصد تویی هم درد و درمان
 بسازم گر بسوزی روزگارم
 به گرد آتشت صبر و قرارم
 ولیکن در فراق کی توانم؟
 دمی سازم، که بر آن ناتوانم
 مرا آن دم بگو هرگز مبادا
 که روگردان شوی از من خدایا
 تو خواهی گر بسوزانی، بسوزان
 مرا در آتش قهرت نه «هجران»
 علی را گفت نغز و عارفانه
 نگنجد در سیاق این ترانه



خوی خوش فردوسی

روز ۲۵ اردیبهشت هر سال، روز بزرگداشت فردوسی است. به این مناسبت بر آن شدم تا با عنایت به مفهوم مخالف «خوی بد»ی که فردوسی به دقتی طوسی نسبت می‌دهد از خوی خوش فردوسی یاد کرده باشم. فردوسی در مجالس یا بزم‌های هفت‌گانه‌ی انوشیروان، از قول بزرگمهر خوی خوش را به تفصیل شرح داده است. به علاوه فردوسی در اوایل شاهنامه در حق دقتی گفته است:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتنش خوب و طبعش روان

جوانیش را خوی بد یار بود

ابا بد همیشه به پیکار بود

بدان خوی بد جان شیرین بناد

نبود از جهان، دلش یک روز شاد

بسیاری از اهل تحقیق، با عنایت به این که در همه‌ی متون

قدیمی - حتی در بعضی نسخ شاهنامه در بیتی مستقل - آمده

است که دقتی به دست یکی از غلامان خود کشته شد «خوی

بد» را به غلامبارگی تفسیر کرده‌اند. نیز از آن‌جا که شعری دیگر که به احتمال قوی از آن فرخی سیستانیست و ناظر به عشق‌ورزی شاعر به مردی سپاهی و لشکری‌ست در بعضی منابع به دقتی، هم نسبت داده شده است آن شعر را مؤید این «خوی بد» (= عمل شنیع) دانسته‌اند:

لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت

هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

(دیوان فرخی، چاپ دبیرسیاقی، ۱۳۳۹، ص ۲۰۸)

اما حق آن است که «خوی بد داشتن» که ظاهر کلام فردوسی است. ابتدا و اصلاً ربطی به غلامبارگی و امردبازی ندارد. معنی سخن فردوسی بیش از این نیست که دقتی، جوانی عصبانی مزاج، تندخوی و کم‌تحمل بوده است و تنها از رهگذر چنین تفسیری، مصرع «ابا بد، همیشه به پیکار بود»، قابل فهم می‌شود. به این معنی که این دقتی کج خلق و شدیدالتأثر، هر جا که از هر کسی، بدی و کژی می‌دید آن را برنمی‌تافت و با آن به جنگ و پیکار برمی‌خاست. به همین دلیل است که فردوسی چند بیت بعد در حق دقتی دعا می‌کند که:

بیفزای در حشرجه و را

خدایا، ببخشا، گناه و را